

رضا شعانی

دولت نادرشاه افشار

«طرح کلی روابط اجتماعی ایران در دهه های چهارم و پنجم قرن هجدهم»
ترجمه جمشید مؤمنی. دانشگاه تهران. ۱۳۵۲

نوشته خانم ماریا ناروبه نو و نارونو اوخانم کلارا زارامی روو ناشر قیان، پیراستار: ای.م.ری سنر (دکتر علوم تاریخ)، چاپ اصلی به زبان روسی از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی، مسکو، ۱۹۵۸. ترجمه جمشید مؤمنی، چاپ دانشگاه تهران، شماره ۷۹ انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی وابسته به دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، دانشگاه تهران، شماره ترجمه ۴۴، خرداد ماه سال ۱۳۵۲.

۳۱۴ صفحه متن، به علاوه ۲۹ صفحه سرسخن مترجم، به علاوه ۲ صفحه در باره مؤلفان کتاب، به علاوه ۵ صفحه پیش گفتار مؤلفان، به علاوه ۲۴ صفحه نام نامه (مختص نام های متن)، به علاوه ۸ صفحه کتا بنامه بزبان های اروپائی، به علاوه ۲ صفحه غلطنامه.

به قیاس منابع و مأخذی که از دیر باز به کثرت در سرزمین های جدا شده از خاک ایران بزرگ و انضمام یافته به جمهوری های شوروی، به دست می آمده، انتظار بر آن بوده است که به همت محققان و متنبیان این واحد پهناور سیاسی اوضاع و احوال مدنی ساکنان فلات ایران بهتر شناخته شود و فسی الحقیقه تحلیل و تبیین حوادث تاریخی دقیقتر صورت پذیرد. حقوق همین است که بگوئیم این نوع تفحصات و مطالعات علمی، هرگز محدود به مرزهای معین و شیوه های مشخصی از حکومت ها نیست و هر آینه دید و روح علمی با بی غرضی و عدم پیشداوری و اعتنا به اصول دیگر تحقیقات صحیح توأم گردد، در همه شرایطی می توان به شناخت چگونگی تحولات حیات انسانها امیدوار بود. اما آنچه که خود پیداست اهل تحقیق همسایه بزرگ شمالی ما، در خلال دوسه قرنی که با

ماتماس‌های گوناگون یافته‌اند، بیکار نشسته‌اند و به اقتضای حوادث برخورد‌های جورواجور و روابط متنوع و متغیر، علائق خویش را از هر حیث به‌شناسائی احوال و آثار ایرانیان نشان داده‌اند.

این نوع تفحصات را به اقتضای شرایط مجاورت و پیوندهای قدیم انسانی و تمدنی - همواره نیز نمیتوان تفننی و ذوقی بحساب آورد و یا آن‌گونه که برخی از شرق‌شناسان و ایران‌شناسان بالاخص عنوان می‌کنند، منحصرأ در جهت کشف حقایق و خدمت به‌عالم دانش بشری شناخت. چه به قرض تحقق این امر، هنوز جنبه قاطع «الزام» و «اجبار» در آن آشکارتر است و راستی را که به ملاحظه این همه بستگی‌ها، اولویت و صراحت و قاطعیت بیشتری دارد.

روس‌ها (به‌نحو خاص ساکنان اروپائی جمهوری‌های شوروی) و هم‌راهان آسیائی آنها نشان داده‌اند که در میدان تجسس و استقصاء از اندیشمندان و محققان باختری هیچ‌کم ندارند، و خود دسترسی به منابع معتبر و مدارک متقن، توأم با عینیت و مشهودات، آنها را در موقع تحقیقی کم‌نظیری قرار داده است که بسیار بسیار بهتر از همتایان کتابخوان و نظریه پرداز غربی خویش، از عهده‌تعلیل و تحلیل مسائل تاریخی خاور برمی‌آیند. آنچه باقی می‌ماند نوع فکر و روال تعمق و شیوه نتیجه‌گیری‌های بسیاری از آنهاست که چهره مخصوصی به تألیفات و آثارشان می‌دهد و به نحوی که در بررسی همین کتاب خواهیم دید مسائل تازه‌ای را پیش می‌کشد. چیزی که برای این بنده روشن است این است که در ارزیابی هر تألیف از اهل قلم شوروی، صرف‌نظر از کم و کیف و اعتبار علمی آن، باید به نکات ذیل اعتنای وافر داشت:

الف- الگری مارکسیسم و نظریه جنگ طبقاتی اساس همه باورها را در تعلیل‌ها و تحلیل‌های تاریخی تشکیل می‌دهد و به نوشته مترجم کتاب حاضر نظام اجتماعی را عبارت می‌دانند از مجموعه تمام نیروهای تولیدی (انسان و تجربیات تولیدی او بعلاوه وسائل تولید، که آن نیز عبارت است از ابزار تولید بعلاوه مواد اولیه و زمین و ساختمان) و روابط تولیدی (اشکال مالکیت بعلاوه پایگاه طبقاتی گروه‌های اجتماعی بعلاوه چگونگی توزیع فرآورده‌های مادی) هر جامعه (ص‌ده کتاب). در این شیوه بررسی تاریخی، همه نهادهای اجتماعی و تحولات و تغییرات حیات انسانی متکی به مسائل اقتصادی است و به‌صورت آشکارا،

یکی از ابعاد زندگی، عامل متفرق و درهمه حال تمییز کننده و جهت دهنده تلقی می‌گردد.

ب- این نکته محرز است که روس‌ها از همان آغاز جهانگیری و کشور گشائی خود در روزگار پتر بزرگ به صفحات مختلف ایران، متوجه بوده‌اند و اشغال برخی از نواحی شمالی و شمال‌غربی مملکت، در آن ایام، نماینده نوعی تلاش برای تملک اجزاء وطن ما بوده است.

حوادث شوم قرن نوزدهم میلادی وضعف و انحطاط همه جانبه ملت و دولت نیز باعث برآن شد که تزارها و مجریان سیاست‌های توسعه طلبی آنان بتوانند بخش‌های عظیمی از این کشور را در شمال‌غربی و شمال شرقی فلات ایران به زیر سلطه درآورند. از آن پس، وحتى تا امروز، همیشه کوشش‌های مورخان و کتاب‌نویسان روسی و ایادی آنها، مقصود بر این بوده است که جدائی ازلی و ابدی این مناطق را از ایرانی و ایران به‌همه حیث اثبات کنند و حضور ما را در عرصه‌های تاریخی و حیاتی فرضاً بخارا و سمرقند و فرغانه و مرو، و یا نخجوان و دربند و باکو و قراباغ، به‌چهره اشغالگری متجاوز و مخرب، معرفی نمایند.

ج- در تحلیل نظر فوق، علی‌الدوام اصرار بر این نشان داده‌اند که روس‌ها خود هم از آغاز پیوندی عمیق و اصولی و جدائی ناپذیر با ساکنان مناطق زیر سلطه ایران داشته‌اند و نه تنها هرگز چهره استعمارگر و متجاوز و اشغال‌کننده سرزمین‌های غیر روسی را نداشته‌اند که به‌عکس، همواره نجاتبخش و استقلال دهنده و خوشبختی آفرین ساکنان چنین مناطقی نیز بوده‌اند.

د- نکته آخر این است که «حکومت‌های متجاوز ایرانی در صفحات اشغالی هرگز نقش مثبت و سازنده‌ای نداشته‌اند!» و البته هر آنچه که ظلم و شقاوت و بدعهدی بوده، از آنان به‌ظهور رسیده است و جز از دیدگاه منفی «استعمار و استعمار ملل مظلوم و محکوم» سزاوار توجه و تحقیق نیستند. مسلم است که مورخان شوروی هم برای دنباله‌گیری این سبک «سخن‌ها» دلائلی دارند و خود الزاماتی در کار بوده است که آنان را وادار به‌این‌گونه قلمزنی‌ها کرده است.

باز از آنجا که پایه‌این سطور، بر اساس مطالب واقعی و تحلیل‌های حقیقی

بی‌غرضانه‌است و تحقیق‌های علمی را با گفتارهای شعارگونه مناسب‌ت‌نه، در خلال بررسی مطالب، متن، به توضیح مدعا پرداخته خواهد شد.

اما آنچه که باید به نحو خاص در مورد مؤلفان کتاب «دولت نادرشاه» بیان کرده چنین است:

۱- مؤلفان و به تبع آنها مترجم محترم، با غرور علمی ناشی از طرز فکر، شیوه تحقیق، دسترسی به متون و منابع دست اول و کم نظیر خود، ولابد بسیار نکات مکتوم وعلن دیگر حقا دریافته‌اند که تا کنون «يك اثر علمی مستقل در مورد تاریخ ایران دوره نادر» (ص نه) وجود نداشته است که «با علم تاریخ بیگانه [بنا شده]» (ص يك)، و این که نویسندگان کتب سابقه قدرت درك مسائل علمی را بدان نحو واجد نبوده‌اند که بتوانند «حركات‌های جامعه، نیازهای آن وقانون مندی‌هایش» (ص يك و دو) را درك کنند، و بفهمند که هیچ شخصیتی و هیچ پدیده‌ای اجتماعی نمی‌تواند بوجود بیاید که علل علمی نداشته باشد بنا علیهذا «تقریباً هیچيك از نویسندگان آثار موجود در مورد نادر، به چنین کاری دست نزده‌اند... [و] هیچگونه اثر علمی مستقلی در این باره در زبان فارسی وجود ندارد. [چون] به‌طور کلی می‌توان گفت که اکثریت نزدیک به تمام آثار مربوط به نادر، در زبان فارسی، دارای يك وجه مشترکند [که] این وجه مشترک غیر علمی بودن آنهاست.» (ص دو) ناچاری که دست به کار پدید آوردن چنین کتابی شده‌اند. چون مترجم مجذوب آنهمه دانش و بینش، احساس می‌کند که چنین مجموعه‌ای «يك اثر تحقیقی در زمینه تاریخ اجتماعی - اقتصادی است و منتها برای کسانی قابل استفاده خواهد بود که نظام‌های اجتماعی را بشناسند و لااقل سابقه‌ای در مطالعه تاریخ اجتماعی داشته باشند» (ص نه و ده) درصددیر آمده‌اند محدودیت دانشی اینگونه کتابخوانان را تقلیل دهند و در همان سر سخن مترجم، قرب نوزده صفحه بشرح «نظام اجتماعی فتودالیزم» پیردازند (ص ده تا بیست و نه).

خوب، تا اینجا انسان امیدوار می‌شود که دست کم با کار نوی آشنا شود و حال که سفره متنوع علم و فضیلت چنین گستردگی به تکلفی پیدا کرده است، هم به قدر فهم خود و دریافتش از آن تمتع بردارد و چه زود که متأسفانه متوجه

می‌شود که «این کار عظیم علمی و اثر بی‌همتای تحقیقی» نه تنها به پیروی از یک شیوه درست علمی تاریخی (حتی دیالکتیک تاریخی) تنظیم نگردیده است، بلکه مؤلفان آن از بصیرت کافی برای خواندن متونی که در اختیارشان بوده، و پیش برای ارائه یک کتاب تحقیقی بی‌غاط و بی‌غرض، عاجز بوده‌اند. اینها که سهل است، در خلال همین سطور نمایان خواهیم ساخت که این تحقیق عظیم آنچنان مشوش و مغلوط و دور از حقیقت و گمراه‌کننده تنظیم شده است که یکبار مفهوم و محتوای آنرا ضعیف و سبک جلوه می‌دهد و این که خود چنین تألیفی ملحوظ توجه و تصویب آکادمی علوم اتحاد شوروی (ص سی) بوده باشد را سخت تردید آمیز می‌نمایاند. با این همه چون سخن طولانی است باید در ابتدا نظری به کلیات داشت و سپس به تحلیل اجزا مندرج پرداخت.

۲- چنین به نظر می‌رسد که مؤلفان، به زبان فارسی آشنائی کافی نداشته‌اند و نه تنها از درک دقیق معتقد متون قرن هیجدهم میلادی آن عاجز بوده‌اند حتی نکات سهلتری را هم که علی‌القاعده بر شرقشناسی یا دو سه سال مطالعه مداوم کتب فارسی بدانها وقوف می‌یابد، دریافته‌اند.

۳- تبصر و اطلاع کافی در باره حوادث همین دوره بیست ساله را فاقد بوده‌اند و با این که خلاصه احوال آنها، در همین کتاب (ص سی و سی و یک) دلالت بر تألیف نه اثر (از ده کتاب و مقاله) مشترک و یا مجزا تا سال ۱۹۶۷ در باره افشاریه دارد، چنین به نظر می‌رسد که خوض و غور به قاعده‌ای حتی در دور حوادث همین دودهه کوتاه نداشته‌اند و به قراری که خواهد آمد، موضوعات و پیشامدهای مربوط به یک شخص یا یک سال و یا یک واقعه را به پای شخص یا سال و واقعه دیگری ثبت کرده‌اند.

۴- گذشته از ضعفی که مترجم برای دریافت درست برخی مطالب و مسائل تاریخی این روزگار داشته و این نقص آشکار کار کلیه کسانی است که معمولاً فقط زبان بیگانه را می‌دانند و بی‌اطلاع از موضوع (مثلاً تاریخ) دست به ترجمه متون مختلف می‌زنند، در حالی که مترجم کتب تاریخی، صرفنظر از احاطه به هر دوزبان، باید که از فن علم تاریخ و به خصوص تاریخ زمانی که در آن ترجمه می‌پردازد ناآگاه نباشد. همچنین است درباره مترجمان متون ادبی یا فلسفی و... مؤلفان نیز نکات مبهمی از این دست باقی نهاده‌اند که در خلاصه

يك کار تحقیقی و علمی، نقص بزرگی محسوب می‌شود.

۵- برخی بی‌دقتی‌ها در ارجاعات (References) از منابع اصلی، سخت چشمگیر است.

۶- فصل بندهای داخلی ترجمه کُنونی (اگر نه که در اصل) ناقص است و فی‌المثل آنجا که در شروحي مشبع از «سیاست ارضی نادرشاه ورشد بهره‌کشی فتودالی» و یا «دولت نادرشاه، استبداد فتودالی» (ص ۱۱۴-۷ و ۱۶۴-۱۱۵) سخن به میان آمده، از تقسیمات صریح مالیاتی و عنوان بخشی‌های فی‌المثل ارضی، مالیاتی، مذهبی، اداری و غیره دریغ شده است.

۷- منابع مورد استفاده، عمده روسی است. کُنینی چون «طرح کلی تاریخ روابط فتودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹» پتروشفسکی (ص سی و سه) و نظایر آنها جهت دهنده خط تحقیقی مؤلفان بوده است. به اضافه «آرشیو سیاست خارجی روسیه» و «بخش ذخیره روابط روسیه با ایران» که منبعی بی‌اندازه مغتنم و گرانبهاست، در اختیار آنها بوده است و به حقیقت از این باب، تاحدودی جای خالی اسناد را پر کرده‌اند. چون متأسفانه از طرف مقامات و محققان ایرانی و به خصوص کارکنان آرشیوهای وزارت خارجه خودمان هنوز مدارك معتبری اعلام و چاپ نشده است.

منبع دیگری هم که به‌خوبی نگاهداری شده و گنجینه‌ای از اطلاعات دست اول تاریخی را تشکیل می‌دهد، مکاتبات و گزارش‌های سیاسی در عثمانی پیشین و ترکیه کُنونی است که مع‌الاسف، تا کنون مورد تحقیق جدی قرار نگرفته است. این بنده خود در محضر پروفیسور بِنِگسن در دانشگاه پاریس، به انبوهی از اسناد مربوط به همین دوره کوتاه برخوردیم که استاد محترم نامبرده، طی سال‌ها رنج در ترکیه نسخه برداری کرده بودند. این حرف، شاید همین جا گفتنی است که هم از دیرباز در اندیشه فرصتی برای بهره‌مندی از محضر آن بزرگه و مستندات معتبر گردآمده وی را بوده‌ام. باشد که دیگران نیز به‌صرافت معنی باشند و دستیابی بر این گونه مدارك و ارزیابی آنها را خواه در ترکیه و یا فرانسه و یا هر نقطه دیگر عالم فریفته همت گردانند. ولی درباره منابع دیگر، اعتنای شایسته اهل تحقیق را نداشته‌اند و جایی که خود مدعن به زحمات بی‌دریغ مرد مطلعی چون لارنس لکه‌هارت انگلیسی و کتب معتبر علمی وی چونان «تاریخ

نادرشاه، ودعلل انقراض سلسله صفویه، هستند (از کتاب - اول ترجمه ابطری در دست است و از کتاب دوم دو ترجمه دیده‌ام که هر دو فاضلان و کم عیب است). حتی از التفات تام و تمام به کتب مورخ ثقه‌ای چون میرزا مهدی خان منشی امساک و رزیده‌اند.

۸- اهمیت تعلقات عمیق مردم ایران به رژیم‌های حاکم - و در این خصوص سلسله ریشه‌دار صفوی - را خوب در نیافته و یا به اندازه لازم به آن اهمیت نداده‌اند.

۹- درست است که طول این دوره تاریخی کم است (دو دهه) ولی عرض عریض آن در نمایش رویدادهای کثیر سخت قابل اعتناست. چون در شرایط سرعت و حرکت فوق‌العاده، همه سازوکارهای (مکانیزم‌ها) حیاتی ملت، یکسان عمل نمی‌کند و طبعاً دستخوش نوسانات فاحشی می‌گردد، چنانکه بیاید.

۱۰- در رابطه با بخشی از مسائل فخره نه باید التفات به حکومت بسیار متمرکز و فشرده نادری داشت و رابطه آن را همه وقت بر مبنای دید سنتی فتوالمیزم یا نظام حاکم، و نمایندگی کلی آن در سطح جامعه ایران، مورد توجه قرار داد.

شیوه‌های عمل نادر، که در بسیاری از مواقع نیز غیر قابل پیش‌بینی بوده، توأم با عدم پیوستگی او به دودمان‌های اشرافی - و نفرت نوعی از این وظیفه و سعی در بوجود آوردن مردان حرف‌شنو و مطیع دیگری که ریشه طولانی در خاک و خون جامعه - به خصوص - نداشته باشند (به جای صاحبان مسند و مرقد پیشین) باید بررسی شود.

۱۱- نکته دیگر این است که اساساً موضع مؤلفان، مخالفت با پادشاهان و اشراف و کلیه گروه‌های حاکم ایران بوده است، اعم از این که برخی از آنها واجد صفات حسنه و نیات و اعمال خیری هم بوده باشند و یا خیر. فرض بر این است که در آن رده بندی، همه هر که بوده، ستمکار و مزاحم توده بوده‌اند، و این البته سخت کلی و تردید پذیر است.

۱۲- در ارتباط با فقره پیش گفته، چنین پیداست که در وجود نادر، هیچ خصیصه ممتازی ندیده‌اند. این بی‌تلفاتی‌ها را نیز تا بدان جا کشانیده‌اند که حتی نبوغ نظامی انکار ناپذیر او را نیز انکار کنند. اینها که سهل است،

گاه چنان به نظر می‌رسد که تعدد گذشته، و آنچه را که به ضرر احوال و مؤید تباہکاری و ستمگری او تواند باشد، پیدا کرده باشند. یعنی به صراحت میتوان دید که در سراسر کتاب، کوششی به جد به کار رفته است تا زشتی‌ها و خرابی‌ها را بزرگ بنمایند.

۱۳- به‌شعور طبقاتی و آگاهی‌های مردم از اوضاعی که بر آنها مسلط و مستولی بوده، توجه کمی شده است. بیشتر این‌طور می‌نماید که کتاب «یک‌جهتی» و بر مبنای منطق «دیالکتیک مارکسیستی» نوشته شده و نبرد طبقاتی را رأس اساس حرکتهای اجتماعی این دوره قلمداد کرده است. اشارات گذرای مؤلفان به علل و ریشه‌های دیگر حادثات، طوری است که اهمیت قاطع تصمیم‌گیری‌های فردی و الزامات دیگر محیطی - اجتماعی را تحت‌الشعاع «شعور طبقاتی» قرار میدهد.

توجه به این امر ضروری است که در ایران افشاری، اساساً گروه‌های متشکل صنفی اثر بخشی نداشته‌اند و این که بر حسب وجود نهادها و تأسیسات خاص، دفاع از مواضع معمولی مورد اعتنا باشد - جز مسائل مذهبی و امور رفاهی توده‌ها به صورت عام و تظاهرات آنها - ثابت نگشته است. درست است که در نهانی میتوان شخصیت‌های برجسته و فوق‌العاده را نماینده خواست‌های درازمدت و نیازهای مبرم و اصیل اجتماعی دانست و اما قاعده ناپذیری اطوار و کردار خود نادر هم - که مآلاً به زیان وی و جامعه‌ای که از آن برخاسته بود تمام شد - من حیث المجموع باعث آمدن که روال مشخص و یکدست و جهت‌دهنده‌ای و شکل‌دهنده‌ای نگیرد.

بی‌ریشه بودن خود نادر، همراه با بی‌اعتمادی او به کارآئی دستگاه، دست‌به‌دست عوامل مشدد عسینهای اجتماعی، بی‌ثبات‌ترین حالات را که «استبداد خشن توأم با بی‌قاعدگی مطلق و اغتشاش همه‌جانبه» باشد، به وجود آورد.

۱۴ - نقطه نظرهای مؤلفان دربارهٔ آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و بخش‌های دیگر جدا شده از ایران همانهاست که دیگر تاریخ‌نویسان شوروی دارند.

وقتی روی سخن باهمچه مناطقی است، چنان استدلال می‌کنند که گوئی این سرزمینها هرگز جزئی از ایران نبوده و با فرهنگ قدیم و ریشه‌دار این ملک، آشنائی نداشته است.

۱۵ - به نظر می‌رسد شورویان می‌خواهند جای خالی تاریخ نویسان استعماری غربی را در روزگار کنونی پر کنند و با نگارش و تألیف کتبی از این دست جهت های تازه‌ای به‌آذهان متفحص و پرسشگر اتفاقات دوسه قرن اخیر بدهند .

از طرفی هم شاید می‌اندیشند که صحنه خاور، کماکان از وجود مردم اهل تحقیق تهی است و توأم با محرومیت‌هایی که شرفیان ، به طولانی مدت، از آزادیهای انسانی و از جمله انجام تحقیقات متین و منقح و علمی داشته‌اند ، لابد می‌توان به‌فوریت جای پاهائی باز کرد، ذهن‌ها را مسحور ساخت و هر نکته‌ای را هم فرضاً در لوای پریاهوی چندین ده کلمه (بهره‌کشی ، جنگ طبقاتی ، استعمار نو ، استبداد فتودالی و...) تحلیل کرد و مطلوب خاطر خلق‌الله ساخت.

۱۶ - علیرغم سخنان گراف گونه مترجم که گوئی کتاب حاضر رارافع همه مشکلات تاریخی عصر افشاری و پاسخگوی همه نیازهای اهل تحقیق می‌شمارد، بدلائلی که در تورق صفحه به‌صحنه کتاب، ذیلا خواهیم دید، متأسفانه باید گفت که این، کاری تحقیقی و علمی و دانشگاهی نیست. نه از دقت لازمه تألیف بی‌غل و غش برخوردار است و نه درخور آن که با آثاری همچنان «نادرشاه» لکه‌هارت که حاصل عمری تفحص و استقصاء است، قیاس شود .

چنین می‌نماید مؤلفان رساله‌ای تحصیلی در زیر نظریک استاد تهیه کرده و با اعتناء به مکتب فکری و رسالت عقیدتی خود ارائه داده‌اند. و خلاصه سخن آن به تألیفی يك جهتی با دیدی يك بعدی است.

۱۸ - اما در نقد کتاب حاضر ، روی سخن همه با محتوی و معنی است . درست است که در ترجمه کتاب هم نارسائی های چشمگیری هست و مترجم نیز خود دیده از آن نمی‌پوشد که از «تجاوز آگاهانه» به قواعد مدون و متونی دستور زبان فارسی» (ص بیست و هشت) سخن نگوید! چون ترکیب: «مبارزات قهرمانه» و به‌کار بردن افعال وصفی مکرر، بی‌رعایت قواعد معلوم آنها «از مدارک بگری که در کتاب حزین وجود دارد... به سختی افزایش یافته. در نتیجه... شعله‌ور می‌شده ولی... خاموش می‌گردیده. حزین خود شاهد برخی از آنها بوده. مثلاً در زمانی که ... حضور داشته، (ص ۲) و با صرف نظر کردن از اغلاط مطبعی بیشمار که منحل مفهوم به نظر نمی‌آمده، اصرار بر این بوده است که تنها

به مطالب متن پرداخته شود و حتی توجه به سرسخن طولانی مترجم را که در کتب دیگر هم به نظر رسیده (چونان: بهروز انام، تاریخ پویا، انتشارات شایهنگ، چاپ سوم، پائیز ۱۳۵۶، ص ۴۸-۲۲) به اهل صلاح واگذار کرده است. اینرا هم اضافه کنیم که چون تقسیم بندی مطالب مورد نظر، مستوجب مشکلات متعدد شده است این است که بر سیل توری، اما ترتیب، به ذکر نکات لازم اشارت رفته است و هر آینه بیم از اطناب نبود. هنوز هم موضوعات قابل اعتنای فراوانی برای جلب توجه اهل تحقیق در میان می بود، و در حقیقت اگر بنا بر انتقاد دقیقتر باشد «هم فزون آید اگر چونان که باید بشمرد.»

الف - پیش گفتار

۱- مؤلفان در توضیح اهمیت اقدام عظیم خود برای تنظیم این کتاب به ارجح تحقیق پتروشفسکی اشارتی دارند (طرح کلی تاریخ روابط فتودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹، و اینکه مؤلف متقدم در اثر خود، برخی از مسائل سیاسی ارمنستان، آذربایجان و ایران قرن ۱۶ تاریخ اول قرن ۱۹ را که قبلاً مورد بررسی کسی واقع نشده بود - مخصوصاً و یا ضمناً - حل می کند.) (ص سی و سه و سی و چهارم). گذشته از این که در تمامی روزگار مورد تحقیق پتروشفسکی، همه سرزمین هائی که بر شمرده شد، جزء ایران بوده است. اینکه مؤلفی «مسائل سیاسی را مخصوصاً و یا ضمناً حل کند» احتیاج به توضیح بیشتری دارد. حق بود که مؤلفان از کتاب تحقیقی خانم لمتون هم نامی برده بودند که چند سالی پیش از انتشارات «دولت نادرشاه» منتشر شده و در سطحی که برای آنان و یا بر پژوهشگر دیگری راهگشا بتواند باشد اظهار نظر هائی کرده است. به هر حال مشخصات کتاب (که بوسیله آقای منوچهر امیری بفارسی ترجمه شده است) چنین است.

Lambton (Miss. A.K.), *Landlord & Peasant in Persia*, London, 1953.

۲- در پاورقی شماره ۶ صفحه سی و پنج نام کتاب لکهارت و توضیحات مربوط به آن را درست ذکر نکرده، تقریباً عین همین اشتباه را در کتابنامه (ص ۳۴۴) که افست از متن اصلی است، تکرار کرده اند. درست آن چنین است:

L. Lockhart Nadir Shah. A critical study based mainly upon contemporary sources. London 1938.

ب - فصل اول - نگاهی به منابع کتاب

۱- در معرفی حزین می‌نویسند که: «او از تبار زاهدی‌هاست که از شیخ‌های گیلان هستند.

شیخ حزین هم دانشمندی جانور شناس بود و هم جهانگرد. او نوشته‌های بسیاری از خود به‌جا نهاده است. مشهورترین و مهم‌ترین اثر او «زندگی شیخ محمد علی حزین به قلم خود او [است]» و بعد هم مترجم افزوده که «احتمالاً نام اصلی کتاب چنین است: تذکرة الاحوال شیخ حزین که خود نوشته‌است.» (ص ۱).

بر این جمله‌ها باید افزود که شیخ محمد علی بن ابوطالب لاهیجی اصفهانی (۱۱۰۳-۱۶۹۱ تا ۱۱۸۱-۱۷۶۷) از اعیان شیخ زاهد گیلانی (۶۷۱-۶۱۵ ه. ق.) مراد شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. کتابی در احوال شاعران بنام «تذکرة حزین» دارد و سرگذشتی از خود با ذکر حوادث ایام خویش به نام «تاریخ احوال». دیوان اشعار او نیز مشتمل بر قصائد، رباعیات، مثنویات و مقطعات است (ک. کلیات حزین، ۱۳۱۱، کانپور).

در پاورقی شماره ۲ نیز اسم مترجم کتاب او را به انگلیسی به غلط... F. S Belfour . english. نوشته است که باید، F.C.Balfour ..English. ثبت شود (ر.ک. لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد، تهران ۱۳۴۳، ص ۵۶۱-۵۵۸). همین اشتباه در کتابشناسی نیز اعلام شده است (ص ۳۴۰). اما این که به تصریح مؤلفان، شیخ محمد علی جانورشناس هم بوده و حتی در زمره دانشمندان این فن شریف هم شناخته شده است، بر این بنده محقق نیست و منبع متقنی ملاحظه نشده است.

۲- در باره حزین می‌نویسند «بر خلاف تمام تاریخ‌نویسان نادر، و همچنین برخلاف بسیاری از تاریخ‌دانان اروپای غربی (معاصر نادر) که او را ناجی دانسته و عشق بی‌حد و حصر خلق (۴۱) [کذا] را به فرمانروای خود تأیید کرده‌اند ولی درباره استعمار سخت و تضادهای آشتی ناپذیر درون جامعه چیزی نگفته‌اند، هرگز نادر را ایده‌آلیزه نمی‌کند.» (ص ۳)

باید گفتن که شیخ‌حزین به‌هیچ‌وجه «تاریخ نویس نادر» نبوده و تا آنجا که محقق است، تنهامیرزا مهدی‌خان استرآبادی است که موظف به‌ادای رسالت مزبور شناخته شده. و از این حیث که حزین به‌نادر، ارادتی نشان نمی‌داده، بیشتر بواسطه تعلقاتی است که به سلسلهٔ -لف داشته و نمی‌توانسته است خود را راضی کند که دودمان ریشه‌دار کهنسالی چونان صفویه را چوپان پسر بی‌نام و نشان بگیری.

از باب «استثمار سخت و تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر جامعه» هم باید دانست که علیرغم «گرا‌نبهاترین اخبار[ی که] دربارهٔ مبارزات کشاورزان روستائی و بینوایان شهری ایران و آذربایجان علیه استیلای افغان و ترکان در اختیار ما می‌گذارد ...» (همانجا) او خود از تبار بزرگان و عظاماء قوم بوده، و به‌حکایت دیوانش، ضیاع و عقاری داشته است، چنانکه در احوال پدر می‌گوید: «بالجملة والد - مرحوم بعد از دیدن یاران و تنسیق اراضی املاک موروثی که وجه‌معاشر بدان بود، عازم معاودت به‌اصفهان شدند.» (تاریخ‌احوال، ص ۲۵ و ۵۰).

و باز جالب این است که مؤلفان کمی پائینتر از قول همین حزین نقل کرده‌اند که نیروهای محرك مبارزات خلق، نه‌میهن‌پرستی بوده و نه نفرت آنان به‌سیستم‌ظلم و جور اقتصادی، و بلکه این‌همه در نتیجه هواخواهی آنان از خاندان صفویان برمی‌خاسته است. (ص ۳).

۳- «تذکرة الملوك» شرح نسبتاً مفصلي در بارهٔ دستگاه اداری صفویان است که به‌دستور امیر محمود افغان قلزای - که در سال ۱۷۲۲ م. خود راشاه ایران خواند- و به وسیلهٔ شخصی گمنام نوشته شده... (ص ۴) لازم است یادآوری شود که این کتاب در حوالی سال ۱۷۲۶ م. و مقارن با سال دوم سلطنت اشرف افغان، پسر عمو و خلف محمود نامبرده نوشته شده است (ر. ک. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکرة الملوك، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۴).

۴- توضیحاتی در بارهٔ «تذکرة الملوك» آورده است که جا داشت مترجم محترم، دست کم به‌چاپ‌فارسی آن (به‌اهتمام دبیر سیاقی، تهران، بهمن ۱۳۳۲) مراجعه و باب‌ها و فصول را با ملاحظهٔ متن اصلی ترجمه می‌کردند (ص ۵۴).

۵- اسم کامل میرزا مهدی. نظام‌الدین محمد حاج‌الحسین صفوی است.

او در استرآباد به دنیا آمد و از اسمش پیداست که از خاندان صفویان است... میرزا مهدی خان در سال ۱۷۳۸ از نادر لقب خان گرفت. (ص ۵)

بربنده محقق نیست که مؤلفان محترم این نام و عنوان را از کجا به دست آورده‌اند. چون آنچه که از کتب خود وی و از جمله جهانگشا یا تاریخ نادری برمی آید «محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی» است (به اهتمام انوار، تهران، ۱۳۴۱، ص ۴) و این که محتملاً لقب به کوکب بوده است و یانه. (همان کتاب مقدمه، ص سه). و اما «نظام الدین محمد حاج الحسین صفوی» یکبارۀ عنوانی تازه است و حق را که مؤلفان «دولت نادرشاه» می‌باید اسناد تازه‌ای ارائه می‌دادند که دسترسی بر آنها، تنها به اهل تحقیق پشت پرده آهنین، میسر می‌گردد.

شاهزاده بودن و از دودمان صفوی شناخته شدن میرزای استرآبادی هم از مقولات عجیبه است و به خصوص نوع استدلال حضرات، که باهمه هياهوئی که جهت نمایش يك كار علمي باشكوه چون كتاب حاضر، به راه انداخته‌اند، به این سهولت‌ها، تکلیف موقع و حسب حال کسان را روشن می‌کنند!

باری، که سخن کوتاه، چون هر که ادنی اطلاعی از تاریخ و ادب دویست ساله اخیر ایران دارد، میرزا مهدی را می‌شناسد و جناب سید عبدالله انوار هم در مقدمه‌ای مشعب، آنسان که باید او را معرفی کرده است (جهانگشا، مقدمه، ص دو - ده)

۶- «از میان تمام آثار مهدی خان «تاریخ نادری» بیشتر از همه در شرق و در اروپا مورد توجه واقع شده» (ص ۵) حق این بود که نام جا افتاده تر آن «جهانگشای نادری» را ذکر می‌کردند، دیگر این که توصیفات مؤلفان به «دره نادره» کتاب دیگر میرزا مهدی، که حضرات به یکبار از آن توافل ورزیده‌اند بیشتر مناسبت دارد.

۷- «آخرین فصل کتاب تاریخ نادری درباره سال‌های آخر حکومت نادرشاه و تلاشی و سقوط دولت اوست. به احتمال قوی، این مطلب پس از مرگ نادر شاه نوشته شده» (ص ۷). باید به مؤلفان گفت که خود میرزا مهدی به «ضرس قاطع» در همان پایان کتاب اعلام کرده است که پس از مرگ نادر، آن مطالب را می‌نویسد و حتی هرج و مرج عمای روزگار جانشینی اورا تا زمان

سلطنت شاهرخ نوۀ نادر، نیز شرح داده است.

۸- «تبرساران و شابه‌ران» = تبرسران و شابران درست است (ص ۷).
 ۹- مؤلفان اسم تألیف گرانقدره محمدکاظم را «تاریخۀ لم آرای نادری» ذکر کرده‌اند (ص ۷) در حالی که خود مؤلف آنرا «عالم آرای نادری» نامیده (جلد ۱، برگ ۳ ب). در چاپ میکلو خوما کلای مشخصات زیر رادار است: نامه عالم آرای نادری، سه جلد، مسکو، ۱۹۶۰.

۱۰- در باب پدر محمدکاظم می‌نویسند: «برای مرمت مزار شهرکاین (۳۳ - ۱۷۳۲) وسد مرو (۳۵ - ۱۷۳۴) قریستاده شد.» (ص ۸) لازم‌توضیح است که این کلمه همان قائن است و مأموریت پدر مورخ مروی در اصل، به بیرجند بوده است، چنانکه محمدکاظم خود می‌نویسد: «سوانح دیگر آنکه به سمع اقدس رسانیدند که در مزرعۀ بیرجند که از جمله قاینات است، درۀ کوهی است که از قدیم ایام عمارات در آن مکان بنا نموده بودند و جمعی از اولیاء و انبیاء در آن بلد مدفون می‌باشند و حال آن مزار از آثار زلزله ویران شده...» عالم آراء، برگ ۱۵۴ ب.

۱۱- لقب نادر «حاجب قرآن» صاحبقران درست است (ص ۹).

۱۲- در خلال کتاب به کرات «ترکیه» به جای «عثمانی» به کار رفته است که ناصواب است. (برای مثال ص ۶۵، ۱۱ و...)

۱۳- مؤلفان صرف‌نظر از اینکه مجلدات مورد استفاده خود را به اشتباه ذکر کرده‌اند (مترجم در پاورقی شماره ۲ ص ۱۱ آن را اصلاح کرده است) بلکه توجه به فساد اخلاق تقی‌خان هم نداشته‌اند که همان محمدکاظم مکرر بدان اشاره کرده است (عالم آراء، ۳، برگ ۵۰ ب و حاج میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری، ص ۱۹۳ و مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون چهارده و سیزده و دوازده هجری قمری، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۷ ص ۲۲۸).

۱۴- «کلام ملوکانه» را به اسناد مالیاتی نسبت داده‌اند که درست نیست و در این مورد باید فرضاً لفظ «رقم» را به کار برد. (ص ۱۳)

۱۵- در زیر نویس شماره ۱ همان صفحه ۱۳ کلمه «اچمی آذرین» آمده است که طبعاً باید «اوجمی یادزین سه کلیساء» باشد. این لغت به همین صورت غلط در صفحه ۱۶ تکرار شده است.

۱۶- «آبراهام کریتسکی یا کرتاتسی» - آبراهام کرتی معروف است

منسوب به جزیره کُرت . باید اضافه کرد بخشی از کتاب همین شخص ذیل نام «منتخباتی از یادداشت‌ها» به ترجمه روانشاد عبدالحسین سپنتا رسیده است و چاپ دوم آن به سال ۱۳۴۷، در تهران، نشر شده است.

۱۷- مؤلفان، دیدار نادر را از اوچمیادزین بسال ۱۷۳۶ نوشته‌اند (ص ۱۹) درحالی که نادر در حدود صفر ۱۱۴۸ مقارن با آوریل ۱۷۳۵ از آن دیدن کرده است (منتخبات یاد شده ص ۷).

۱۸- مایرخان - این شخص باید حسنعلی خان معیرالممالک باشد که ندیم و مشاور نزدیک نادر بوده است (ص ۲۲).

۱۹- مؤلفان، از فرمان سال ۱۱۵۱ هـ / ۱۷۳۹ میلادی نادر به رضاقلی میرزا یاد کرده و نوشته‌اند: «هیچکدام از محققین روسی یا خارجی این دو ترجمه (دو ترجمه موجود به زبان روسی از همان فرمان) رانه‌تنها مورد استفاده قرار نداده‌اند، بلکه یادی هم از آنها نکرده‌اند.» (ص ۲۴) باید اشاره کرد نسخ متعددی از مفاد برخی فرمانهای نادری - بعد از تسخیر هند - به‌عنوان رضاقلی میرزا دیده شده که برخی نیز به چاپ رسیده و مورد استفاده قرار گرفته است. از جمله دو نسخه از آن در «مخزن الانشاء چاپ دوم، سال ۱۳۰۰ هـ.ق، تهران، ص ۳۶-۳۸ و ۳۱-۳۶، ملاحظه افتاد و نسخه دیگری نیز ذیل شماره ۱۲۱۳۸ نسخ فارسی کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن دیده شده که در کتاب «حدیث نادرشاهی» به تصحیح و تحشیه و تعلیقات این ضعیف، و در شمار انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران، شماره ۱۱۲، سال ۱۳۵۶ (از صفحه ۱۱۱-۱۰۱) به چاپ رسیده است.

۲۰- «رضاقلی میرزا که در زمان لشکر کشی‌های پدر به هندوستان و آسیای میانه قائم مقام او در ایران بود...» (ص ۲۴). درست است که نادر در هنگام عزیمت خود به هند، و در بهار سفلی، رضاقلی میرزا را به‌عنوان نایب السلطنه ایران تعیین کرد (سوم شعبان ۱۱۵۱ نوامبر ۱۷۳۸) ولی در بازگشت خود از این سفر و قبل از رفتن به آسیای میانه، در قره تپه بادغیس هرات، که از پسر رنجیده خاطر شد او را از نیابت سلطنت خلع کرد (اول ربیع الثانی ۱۱۵۳ / ۱۹ سپتامبر ۱۷۴۰) و از آن پس تا پایان عمر نادر، از نظر او افتاده بود و همانطور که میدانیم هم در اواخر پائیز سال ۱۱۵۴ / ۱۷۴۲ به دستور پدر کور و خانه نشین شد (حدیث نادرشاهی، ص ۲۴۲-۲۳۴).

۲۱- «کتابچه (ژورنال) آپ. ولینسکی، وزیر مختار سابق روسیه در ایران (۱۷ - ۱۸۱۵ م.) دارای ارزش بسیاری است» بصورت واضح تاریخ ۱۷ - ۱۷۱۵ درست است.

۲۲- درباره نام تاجر انگلیسی و نام کتاب او و سال چاپ اشتباهاتی دیده می‌شود که بدین نحو باید اصلاح کرد:

Jonas Kaoway. An historical account of the British trade over the Caspian Sea.. 4 Volumes London 1753.

مترجم محترم نیز خود به اصلاح برخی اشتباهات پرداخته و در پاورقی شماره ۱ (ص ۳) توضیح داده‌اند. در بخش کتابنامه، نام کتاب به انگلیسی صحیح نوشته شده است، جز این که کلمه with به صورت woth و سال چاپ بجای ۱۷۵۳ لندن ۱۷۵۴ ذکر شده است (ص ۳۴۰).

۲۳- درباره چاپ کتابهای هانوی، اشتباهات عجیبی در متن و ترجمه و تصحیح مترجم دیده می‌شود، بدین نحو: «در سال ۱۷۵۳ م. چاپ اول آثار او در چهار جلد در لندن منتشر شد. در سال ۱۷۵۴ م. چاپ دومش در دویلین و در سال ۱۸۶۲ م. چاپ سومش در دویلین در لندن انتشار یافت. ترجمه آلمانی آثار او نیز که در سال ۱۷۵۱ و ۱۷۶۹ در هامبورگ و لینپریک [احیاناً لایپزیک] منتشر شده. چاپ لندن مورخ ۱۷۵۴ م. است. همانجا مترجم افزوده است: «گویا اشتباه شده، زیرا به گفته خود مؤلفان، چاپ دوم کتاب یاد شده در سال ۱۸۵۴ م. در دویلین انجام گرفته، نه در لندن» (ص ۳۰).

نخست این که در متن، چاپ دوم به سال ۱۷۵۴ نسبت شده است و نه ۱۸۵۴ که مترجم از باب تصحیح ذکر کرده است و ثانیاً ترجمه آلمانی کتاب در کتابنامه (ص ۳۴۰)، به سال ۱۷۵۴ معرفی شده است!

۲۴- هانوی «در سال ۱۷۴۴ سر کویی قیام‌های هشت‌رخان و مازندران را با چشمان خود مشاهده کرده.» (ص ۳۰) گویا مراد مؤلفان، قیام‌های استر-آباد و مازندران بوده باشد که مال‌التجاره هانوی نیز در خلال آشوب‌ها به یغما رفته است. پس از آن که مراتب را به اطلاع نادر رسانیده، دستور پرداخت غرامت به نام حاکم استرآباد صادر شده است (ص ۲۸۲).

۲۵- مؤلفان، درباره بازن می‌نویسند: «یکی از منابع مهمی که روشنگر سال‌های آخر پادشاهی نادر و وقایع رخ داده در مملکت در آن زمان می‌باشد،

دو نامه مبلغ مذهبی بازن است که در سال‌های ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۷ طیب دربار نادر بوده و در تمام لشکر کشی‌ها همراه او می‌رفته... (ص ۳۱) پر بازن در نامه خود اشعار داشته است (این دو نامه به همت آقای دکتر علی اصغر حریری و تحت نام «نامه‌های طیب نادرشاه» ترجمه شده است، تهران، ۱۳۴۰) که از اواخر سال ۱۷۴۶ به سمت طبابت نادر انتخاب شده است (ترجمه فارسی، ص ۲۸) و حقیقت این است که او اصلاً طیب نبود و «به مصلحت خود را در این خدمت وارد کرده بود و نادر را فریب می‌داد» (همان کتاب، دکتر مظاهری، تعلیقات، ص ۷۵) و به حکایت مطالب نامه‌ها، همیشه نیز در خدمت نادر نبوده است (همان کتاب، ص ۲۵).

۲۶- در پاورقی شماره ۱ (ص ۳۱) اسم کتاب محتوی دو مقاله بازن، غلط نوشته شده است که درست آن این است:

Lettres édifiantes et curieuses (memoires sur les dernières années au regne de Tahmas Kouli Khan et sa mort tragique, écrites par des missions étrangères. 4eme vol. Paris 1780.

۲۷- کلیه درباره نامه‌های بازن مبالغه شده است (ص ۳۱) و این که نوشته‌اند «در آن اخباری درباره رکود بازرگانی، ناتوانی کشاورزان در پرداخت و ورشکستگی آنان، سیاست نادر در قلمرو مذهب و بالاخره جزئیات قیام ۴۷ - ۱۷۴۶ در سیستان و توطئه نظامی ۱۷۴۷ مندرج است» بسیار دور از حقیقت است.

توضیحات چند سطری بازن درباره هر یک از مسائل مزبور بسیار کمتر از آن است که فی‌المثل «جزئیات قیام سیستان» را دربرگیرد. چه که او اساساً در متن حادثه‌ها نبوده و بر حسب استماع و منقولات جسته و گریخته، نکاتی خیلی کلی را برشمرده است.

اما درباره توطئه نظامی «باید لا بد به حوادث منتهی به مرگ نادر متوجه بود که در آنجا نیز بازن افسانه‌سرازی کرده، و علیرغم قرب جوارش به خیمه شاهی اسم بیش از دوتن از توطئه کنندگان را ثبت نکرده است. (ضبط یکی از اسامی هم در ترجمه صلاح خان آمده، که البته صالح خان درست است. ص ۳۶).

۲۸- درباره او تر هم نوشته است: «در سال ۱۷۴۳ از پاریس به مارسل

(مارسی) رفته و سپس از طریق دریا به قسطنطنیه (استانبول) رسیده بیشتر وقت خود را در ترکیه گذرانده و فقط بهار سال ۱۷۳۹ را در ایران بوده... (ص ۲۱).
 باید اظهار کرد که البته ژان اوتر در سال ۱۷۳۴ از پاریس به ماری و...
 رفته است و سفرنامه دوجلدی او نیز، جز در آن موارد که خود شاهد جزئیاتی از زندگی مردم بوده، بسیار مفروضانه است. چه به کمک عبدالباقی خان زنکنه، تلاش‌هایی هم برای گسترش بازرگانی فرانسویان به کار آورد که به نتایج مطلوب نرسید (ر. ک. متن اصلی کتاب اوتر، جلد ۲، ص ۸۹ - ۳۲). در همین جا بیفزاییم که اوتر روزنامه‌ای هم دارد که بنام

Journal de mon voyage de Constantinople à Ispahan

موسوم است و در کتابخانه ملی پاریس ذیل شماره نسخه‌های خطی. Nouv. acq. Franc 10062 نگهداری می‌شود. این روزنامه به سهم خود حاوی اطلاعاتی درباره ایران عصر افشاری است.

۲۹- مؤلفان محترم به مدارک آرشیوی وزارت خارجه‌های انگلستان، فرانسه و اتریش هم اشارتی کرده‌اند که در «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» بچاپ رسیده است (ص ۳۲). ولی در خلال کتاب مورد نظر، اثری از آنها به چشم نمی‌خورد. باز از اطلاعات گرانبهایی که فرضاً در آرشیوهای کتابخانه هند شرقی در لندن و یا هلند هست ذکری نکرده‌اند و به تعبیر روشنتر از آنها بهره‌ای برنگرفته‌اند.

آنچه از یادداشت‌های مستمر انگلیس‌هاست و برای هر محققی در زمینه‌های اقتصادی اجتماعی، بسیار حائز اهمیت است ذیلاً عنوان می‌کنیم:

The Archives of the East India Office (Company). India Office Library. London, volumes 4 to 6.

(دنباله دارد)